

تبار شناسی وهابیت



ریشه یابی تاریخی وهابیت و بررسی زندگی ابن تیمیه

اگر چه عبدالوهاب قرن ها پس از ابن تیمیه زندگی می نمود و وهابیت

نام و عنوان خود را از عبدالوهاب اخذ نموده است، اما ابن تیمیه، شاید

نخستین و برجسته ترین عالم و دانشمند اسلامی سنی مذهبی بوده باشد که اندیشه هایش قرن ها

بعد مورد توجه عبدالوهاب قرار گرفته و مکتب وهابیت بر اساس بنیان های فکری او بنا شده است.

لذا بررسی دیدگاه های ابن تیمیه نسبت به عبدالوهاب از اولویت برخوردار است.

وهابیت، مکتبی که باید از نو شناخت

وهابیت، یکی از نوظهورترین و تاثیر گذارترین باورها در بخش عظیمی از جهان اسلام است.

داعیان و پیروان این مکتب اسلامی، در سراسر جهان در حال تبلیغ و نشر اسلام به روایت و قرائت

خود می باشند و در سالها و دهه های اخیر توفیقات فراوانی را بدست آورده اند. مراکز دینی بسیار

فراوانی را در اقصی نقاط جهان به راه انداخته و گاه بصورت جنبش های سیاسی اجتماعی نمود

پیدا کرده و تأثیرات گسترده ای در سرنوشت جهان اسلام به خود اختصاص داده اند.

به جرات می توان گفت که این جنبش دینی، ماحصل برخورد مدرنیته و جهان اسلام است و یا

طرح قدرتمندانه آن را باید مدیون این تلاقی و برخورد دانست. اکثر جنبش های سیاسی در جهان

عرب و حتی سایر نقاط جهان (از حجاز تا پاکستان و چین) حداقل در قرن اخیر و به ویژه در

بیست و اندی سال گذشته مانند: القاعده، اخوان المسلمون، طالبان، جماعت اسلامی مصر، التکفیر والهجره" و... به طور مستقیم و یا غیر مستقیم با این بینش فکری مربوط بوده اند.

اما حیف که قضاوت های ما پیرامون چنین جنبش عظیم و کلانی فاقد عمق و ارزش علمی و روح پژوهش مدارانه ی عالمانه بوده و به شدت تحت تاثیر تعصبات مذهبی ما شیعیان بوده است. به جرات می توان گفت که ما شیعیان تحقیقی بنیادین پیرامون تبارشناسی اندیشه وهابیت و آبشخورهای اولیه آن ارائه نکرده ایم و همواره کوشیده ایم این جریان پر دامنه مذهبی در جهان اسلام را از دریچه وقایعی چون تخریب قبور ائمه و یا کشتار حجاج ایرانی بیت الله الحرام ببینیم و قضاوت نماییم و هرگز نتوانسته ایم و یا نخواسته ایم با در هم شکستن تعصبات و کینه های تاریخی به بررسی عالمانه ای از مرام وهابیت دست یابیم.

و شاید به جرات بتوان ادعا نمود که جهان شیعه، هرگز ضرورتی برای شناخت حقیقت وهابیت به عنوان یک مرام در خود احساس نکرده است. و همچنین کم کاری اندیشمندان دینی، باعث شده که عوام الناس شیعه، وهابیت را قرائتی سنی تر از بهابیت خودمان بپندارند که گرایشات به شدت ضد شیعی داشته و کارش بمب گذاری در محافل شیعیان در زمان عزاداری ها و ... است.

در جهان غرب ممکن است تحقیقات جالبی پیرامون وهابیت و حتی تبارشناسی مربوط به آن انجام شده باشد، ولی به اطمینان می توانم گفت که ممکن نیست در آن سامان نیز اندیشمندان غربی توانسته باشند با مسلط شدن بر تصورات تاریخی خود از این مکتب، به ویژه بعد از حادثه یازدهم سپتامبر، تحقیقی کامل، جامع و مانع ارائه دهند.

حال دیگر وقت آن رسیده که بی طرفانه به ریشه های وهابیت در جهان اسلام پردازیم و این امر از اولویت ویژه ای نسبت به سرکوبی وهابیون در سراسر جهان برخوردار است. چه، این امر می تواند افق گسترده ای برای فهم و شناخت زمینه پیدایش جنبش های افراط گرایانه در جهان اسلام به ما بدهد.

• سر حلقه وهابیت در جهان اسلام

اگر چه عبدالوهاب قرن ها پس از ابن تیمیه زندگی می نمود و وهابیت نام و عنوان خود را از عبدالوهاب اخذ نموده است، اما ابن تیمیه، شاید نخستین و برجسته ترین عالم و دانشمند اسلامی سنی مذهبی بوده باشد که اندیشه هایش قرن ها بعد مورد توجه عبدالوهاب قرار گرفته و مکتب وهابیت بر اساس بنیان های فکری او بنا شده است. لذا بررسی دیدگاه های ابن تیمیه نسبت به عبدالوهاب از اولویت برخوردار است.

ابن تیمیه در سال ۱۲۶۳ میلادی در حران از شهرهای ترکیه کنونی که زمانی در سرزمین تاریخی شام قرار داشت و اینک اثری از آثارش باقی نمانده، به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۸ میلادی بعد از ۶۵ سال مبارزه و تعلیم و تعلم وفات یافت.

از جمله ویژگی های ابن تیمیه، جسارتش در ارایه عقاید و باورهایش بود که بارها وی را به زندان کشانید، تا اینکه عاقبت در زندان دمشق به دلیل کهولت سن وفات یافت. او بر خلاف دیگرانی که یا خود را عافیت طلبانه از پیش پای لشگر مغولان کنار می کشیدند و یا کاسب کارانه با آنان به نحوی کنار آمده و در سلک خدمتگذاران و کارگزاران و ملازمان ایشان در می آمدند، همواره

با مغولان در جنگ و ستیزه بوده و در هر جایی که درفش مبارزه بر علیه مغولان بر پای می شد با فتاوی خود آن جنبش را یاری داده و حتی به این امر بسنده ننموده و خود به سلک مبارزان و مجاهدان در می آمد. چنان که نقش بسیار برجسته ای در پیروزی سپاه ممالیک مصر بر خیل مغولان بر عهده داشت.

ابن تیمیه در فقه حنبلی، خیلی زود به مقام اجتهاد رسید، ولی در ارائه فتاوا هرگز خود را محدود به فقه حنبلی نمی کرد و حتی بسیاری از فتاوی وی مطابق هیچ یک از مذاهب اربعه اهل تسنن یعنی حنبلی، شافعی، مالکی و حنفی نبود.

یکی از نخستین آثار او کتاب «العقیده الحمویة الکبری» بود که به نوعی خرق عادت در میان سنیان محسوب می شد. وی در این کتاب به نقد و رد بسیاری از عقاید کلامی اشاعره پرداخته و نسبت به سستی و ضعف آن باورها معترض بوده است. وی در این کتاب، چنان خشم قائلان به مکتب اشعری را که در آن زمان تنها مکتب بلا منازع کلامی در جهان اسلام محسوب می شد و از حمایت ویژه شاهان و حاکمان برخوردار بود، برانگیخت که از وی به دادگاه شکایت نمودند و این اولین باری بود که ابن تیمیه به خاطر عقایدش به دادگاه فراخوانده شده و عقایدش مورد تفتیش قرار گرفت.

ابن تیمیه به احضاریه دادگاه بی توجهی نموده و از حضور در دادگاه سرباز زد و در نامه اش به قاضی خاطر نشان نمود که وظیفه قاضیان فصل دعاوی مردمان است و نه دخالت در اعتقادات ایشان. اما بعد ها مجبورش ساختند تا به خاطر تالیف این کتاب به دادگاه برود که وی در این

دادگاه توانست قضات را پیرامون صحت دیدگاه های کلامی اش و سستی دیدگاه های رایج اشاعره در آن زمان توجیه نموده و نسبت به این امر متقاعدشان سازد.

ابن تیمیه از اینکه عده ای بنام تصوف، دلق بپوشند و یا ناخن ها و سیل‌های خود را بلند سازند و با حشیش خوردن خود را دچار خلسه سازند به خشم آمده و مردمان را به شدت از این گونه عادات منع نموده و از پیش گویان و تعبیر گران خواب بیزاری جسته و با ایشان در افتاده و مردم را از گرد این گونه افراد متفرق می ساخت.

او با فرقه صوفیان احمدیه که بر روی آتش راه می رفته و مارهای سمی می بلعیدند و دست به کارهای خارق العاده می زدند در افتاد و کارهای ایشان را شیادی و خلاف کتاب و سنت می دانست و تا آنجا پیش رفت که بزرگان ایشان را مجاب نمود تا از این گونه افعال و اعمال دست بردارند.

از جمله کارهایی که ابن تیمیه انجام داد و موجبات خشم مردمان را فراهم ساخت، شکستن سنگی بود که در خارج از مسجد دمشق به محل زیارت عوام الناس تبدیل شده بود و عوام که نقش پایی را بر آن سنگ یافته بودند، به گمان آنکه این سنگ قدمگاه رسول خدا (ص) می باشد به تبرک و تکریم و حتی استغاثه به آن سنگ پرداخته و آنرا می بوسیده و به اصطلاح خودمان از آن حاجت می طلبیدند.

یکی دیگر از اقدامات ابن تیمیه مطالعه آثار ابن عربی و شاگردان این صوفی بزرگ جهان اسلام و نقد و بررسی آن بوده است. وی پس از مطالعه این آثار کتابی در رد ابن عربی و یارانش نگاشت و

در اقوال و فصول کتاب خود، ابن عربی را مورد حملات تند و سرسختانه ی خود قرار داد و وی را کافر انگاشت. در پی این اقدام وی، پیروان ابن عربی و صوفیان از وی به دادگاه شکایت نمودند ولی این بار نیز ابن تیمیه توانست دادگاه را نسبت به اعتقادات و باور های خود مجاب نموده و از مجازات به خاطر باور هایش در امان بماند.

اما پس از این بود که او بارها بخاطر ارائه صریح عقایدش به دادگاه تفتیش عقاید کشانده شده و به زندان افتاد و عاقبت در سال ۷۲۸ هجری قمری در زندان دمشق وفات یافت.

او طلب یاری و استغاثه از خدا را جایز، ولی این امر را از رسول خدا (ص) و جانشینان او جایز نمی دانست و معتقد بود که رسول خدا (ص) تنها می تواند در نزد خداوند شفیع ما باشد و نباید او را باب حوائج خود بدانیم و این امر شرک خواهد بود که مسلمانان از آن منع شده اند.

او مجرد زیارت قبر رسول خدا (ص) را مجاز نمی دانست. ابن کثیر در شرح باورهای ابن تیمیه پیرامون زیارت قبر رسول خدا (ص) می گوید: این تیمیه زیارت قبر رسول خدا (ص) را منع نکرده، بلکه مجرد قصد رفتن به زیارت را منع کرده است، یعنی اگر کسی بدون قصد زیارت به

قبر حضرت برود، به واسطه اینکه می رویم تا در مسجد النبی نماز بخوانیم و در آنجا قبر را زیارت کند مانعی ندارد. و هدف شیخ از ایراد این گونه نظرات، پراکندن مردم از قبور رسول خدا و ائمه هدی نبود. بلکه هدف وی آن بود که مردم با معرفتی فراتر به زیارت بروند و پیامبران را با خدا همسان و هم شان و هم رتبه ندانند. و توسل به رسول خدا (ص) و ائمه هدی ایشان را از توجه و

توسل به خدا باز ندارد و بدین گونه نشود که مسجد النبی بیش از اینکه یک مسجد باشد یک مزار برای زیارت باشد.

از جمله کارهای نیک و خصایل بلند وی آن بود که در زمان حکومت ملک ناصر بر مصر او بر قاضیانی که وی را سال های سال بر بند حبس کشیده بودند دست یافت و چون متوجه دشمنی شاه با ایشان شد و میل سلطان را بر قتل ایشان دریافت، ملک را از قتل ایشان باز داشت. اما همین عده مجدداً وی را به زندان دمشق در افکندند تا این که در سال ۱۳۲۸ میلادی در همان زندان وفات نمود.

مورخان نوشته اند که هرگاه شیخ ابن تیمیه به زندانی می افتاد فضای آن زندان شکلی معنوی و علمی به خود می گرفت و شیخ آنجا را به مرکز نشر علم تبدیل می نمود، چنان که مردم دسته دسته برای کسب فتوا و یا پرسش های دینی خود به زندان می آمدند و زندانیان به جای پرداختن به لهو و لعب در نزد استاد زانوی ادب بر زمین زده و از دریای علم و معرفت او بهره مند شده و به سلک شاگردان وی در می آمدند.

در پایان شایان ذکر است که اندیشه های ضد شیعی که وهابیان امروزین در دشمنی با شیعیان به آنها استناد می کنند، ربطی به شرایط امروزین جهان نداشته و مربوط به روزگاری است که صوفیان و دراویش علی الهی متولی این مذهب بوده اند و شاید اگر ما نیز به نقد این شیعیان غالی پردازیم به همان نتیجه ای برسیم که شیخ ابن تیمیه رسیده است.

تبرک و استفتاء به آثار اولیاء

گروه وهابی تبرک به آثار اولیاء را شرک می دانند و کسی را که محراب و منبر پیامبر را ببوسد مشرک می خوانند؛ هر چند در آن به هیچ نوع الوهیت معتقد نباشد. بلکه مهر و مودت به پیامبر سبب شود که آثار مربوط به شخص مورد علاقه را ببوسد. ولی آنان درباره ی پیراهن یوسف چه می گویند؟!

«اذهبوا بعمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیرا» (۱)

یوسف می گوید: پیراهن مرا ببرید و بر دیدگان پدرم بیفکنید تا او بینائی خود را باز یابد. یعقوب نیز پیراهن یوسف را که بافته ی جدا تافته ای نبود، بر دیدگان خود می افکند و در همان دم بینائی خود را باز می یابد. چنانکه می فرماید:

«فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا». (۲) اگر یعقوب چنین کاری را در برابر «نجدی» ها و پیروان «محمد بن عبدالوهاب» انجام می داد، با او چگونه معامله می کردند؟ و عمل پیامبر معصوم و مصون از گناه و خطا را چگونه توصیف می نمودند؟

حالا اگر مسلمانی خاک قبر و ضریح و مرقد خاتم پیامبران (ص) را بر دیده بگذارد و قبر و ضریح پیشوایان را به عنوان احترام ببوسد و یا به آنها تبرک بجوید و بگویند، خداوند در این خاک چنین

اثری گذارده است و در این کار از یعقوب زمان پیروی نماید، چرا باید مورد سب و لعن و تکفیر واقع شود. (۳)

کسانی که با تاریخ زندگانی پیامبر گرامی آشنایی داشته باشند، می دانند که یاران آن حضرت پیوسته در تبرک با آب وضوی پیامبر، به یکدیگر سبقت می جستند و در این مورد کافی است که به «صحیحین» (صحیح بخاری و صحیح مسلم) که اصح صحاح ششگانه به شمار می روند، مراجعه مختصری بنمائیم. اینک برخی را به عنوان نمونه یاد آور می شویم:

۱- بخاری در گذشت «صلح حدیبیه» می نویسد: هرگاه پیامبر وضو می گرفت، یاران او برای ربودن قطرات آب وضوی آن حضرت بر یکدیگر سبقت می گرفتند. (۴)

۲- بخاری در «باب خاتم نبوت» از سائب بن یزید نقل می کند که می گفت: خاله ام مرا خدمت پیامبر برد و گفت فرزند خواهرم بیمار است؛ پیامبر وضو گرفت و از خدا برای من برکت خواست و وضو گرفت؛ من از آب وضوی پیامبر نوشیدم. (۵)

۳- بخاری در باب «صفات پیامبر» از «وهب بن عبدالله» نقل کرده است که مردم دستهای پیامبر را به صورت خویش می کشیدند و من نیز دست آن حضرت را گرفته و به صورت خود کشیدم و دست او خوشبوتر از مشک بود. (۶)

۴- بخاری در باب «صفات پیامبر» نقل می کند: پیامبر در «ابطح» میان خیمه ای بود؛ بلال از خیمه بیرون آمد و مردم را به نماز دعوت کرد. باز به درون خیمه رفت و بازمانده ی آب وضوی پیامبر را بیرون آورد و مردم هجوم آوردند و آب را گرفته و تبرک می جستند. (۷)

۵- مسلم در صحیح خود از انس نقل می کند که: پیامبر سر خود را می تراشید و یاران او در اطراف او بودند و هر تاری از موی او در دست یکی از آنان بود. (۸)

فرهنگ و هابیت

طلب شفاعت از اولیاء خدا

همگی با واژه ی «شفاعت» آشنائی کامل داریم؛ هنگامی که سخن از جرم و گناه و محکومیت یک فرد به میان می آید و شخصی پا به میان می گذارد و درباره ی فردی فعالیت و وساطت می کند تا او را از مرگ و اعدام یا زندان و توقیق نجات بخشد، می گوئیم: فلانی در حق او «شفاعت» کرد.

لفظ «شفاعت» از ماده ی «شفع» به معنی جفت، در مقابل «وتر» به معنی طاق، گرفته شده است. علت اینکه به وساطت شخص برای نجات گنهکار «شفاعت» گفته می شود، این است که مقام و موقعیت شفاعت کننده و نیروی تأثیر او، با عوامل نجاتی که در وجود شفاعت شونده هست (هر چند کم و اندک باشد) ضمیمه (و جفت می شوند) هر دو به کمک هم، موجب خلاص شخص گنهکار می گردند.

شفاعت اولیای خدا برای گنهکاران در ظاهر این است که عزیزان الهی، روی قرب و موقعیتی که در پیشگاه خداوند دارند، (البته به اذن خدا و تحت ضوابط خاصی که جنبه ی کلی دارد نه فردی) می توانند برای مجرم ها و گنهکاران وساطت کنند و از طریق دعا و نیایش از خداوند بزرگ بخواهند که از تقصیر و گناه آنان درگذرد؛ البته شفاعت کردن و پذیرفته شدن شفاعت آنان در گروه یک رشته شرایطی است که برخی مربوط به شخص گنهکار و برخی مربوط به مورد شفاعت «گناه» می باشد.

به عبارت دیگر، شفاعت همان کمک کردن اولیاء خدا است با اذن خدا، به افرادی که در عین گنهکار بودن پیوند معنوی خود را با خدا و پیوند روحی خویش را با اولیاء خدا قطع نکرده اند و این ضابطه پیوسته باید محفوظ باشد.

و به یک معنی، شفاعت این است: یک موجود مادون که استعداد جهش و پیشرفت دارد، از موجود بالا، به صورت یک امر قانونی، استعداد و مدد می طلبد؛ البته مددخواه از نظر کمال روحی باید به حدی سقوط نکند که نیروی جهش و تکامل را از دست بدهد و امکان تبدیل او به یک انسان پاک، از میان برود.

از زمان پیامبر گرامی (ص) تا زمان های بعد، روش مسلمانان درخواست شفاعت از شافعان راستین بوده و پیوسته از آنان در حال حیات و ممات، درخواست شفاعت می کردند و چنین درخواستی را هیچ یک از دانشمندان اسلامی، با هیچ یک از مبانی و اصول اسلامی مخالف نمی دانستند.

تا اینکه در قرن هفتم اسلامی «ابن تیمیه» دیده به جهان گشود و با طرز تفکر خاصی با این مسأله و بسیاری از سنن و روش های مستمر میان مسلمانان مخالفت کرد و سه قرن پس از وی «محمد بن عبدالوهاب نجدی» مجدداً پرچم مخالفت را برافراشت و مکتب «ابن تیمیه» را به گونه ای شدید از نو زنده کرد.

یکی از نقاط اختلاف «وهابی ها» با دیگر فرقه های اسلامی این است که آنان با اینکه بسان دیگر مسلمانان شفاعت را به عنوان یک اصل اسلامی پذیرفته اند و می گویند که روز قیامت شافعان درباره ی گنجهکاران امت شفاعت خواهند کرد و پیامبر گرامی در این قسمت سهم بزرگتری را دارد؛ در عین حال می گوید: اما هرگز حق نداریم در این جهان از آنان طلب شفاعت کنیم و در این موضوع به اندازه ای تند رفته اند که نقل متن سخنان آنان مایه ناراحتی روحی است. خلاصه گفتار آنان این است که:

پیامبر اسلام و دیگر پیامبران و فرشتگان و اولیاء در روز رستخیز حق شفاعت دارند، ولی باید شفاعت را از مالک شفاعت و اذن دهنده آن، که خدا باشد، خواست و گفت:

«اللّٰهُمَّ شَفِّعْ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا فِيْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَوْ اللّٰهُمَّ شَفِّعْ فِيْنَا عِبَادَكَ الصّٰلِحِيْنَ اَوْ مَلَائِكَتَكَ اَوْ نَحْوَ ذَلِكَ مِمَّا يَطْلُبُ مِنَ اللّٰهِ لَا مِنْهُمْ فَلَا يُقَالُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَوْ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ اَسْأَلُكَ الشَّفَاعَةَ اَوْ غَيْرَهُ مِمَّا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ اِلَّا اللّٰهُ فَاِذَا طَلَبْتَ ذَلِكَ فِيْ اَيّامِ الْبُرُخِ كَانَ مِنْ اِقْسَامِ الشَّرْكِ». (۹)

پروردگارا پیامبر و دیگر بندگان صالح خود را شفیعان ما در روز قیامت قرار بده، ولی ما حق نداریم بگوئیم: ای پیامبر خدا یا ای ولی خدا از تو می خواهیم در حق من شفاعت بنمایی؛ زیرا

شفاعت چیزی است که جز خدا کسی بر آن قادر نیست، هر گاه چنین چیزی را از پیامبر که در برزخ بسر می برد بخواهی، شرک و عبادت طرف خواهد بود.

«وهابی ها» با یک رشته پندارهایی درخواست شفاعت از شافعان راستین را تحریم کرده و درخواست کننده را مشرک و عمل او را شرک می نامند.

دلایل ما بر استواری درخواست شفاعت:

دلیل ما بر جواز طلب شفاعت مرکب از دو مطلب است و با ثبوت هر دو مطلب کاملاً روشن می گردد و آن دو مطلب عبارتند از:

۱- درخواست شفاعت، همان درخواست دعا است.

۲- درخواست دعا از افراد شایسته یک امر مستحب است.

دلایل وهابی ها درباره ی منع درخواست شفاعت:

۱- درخواست شفاعت شرک است.

۲- شرک مشرکین به خاطر طلب شفاعت از بت ها بود.

۳- درخواست حاجت از غیر خدا حرام است.

۴- شفاعت حق مختص خداست.

۵- درخواست شفاعت از مرده لغو است.

آیا اعتقاد به سلطه غیبی، مایه شرک است؟

شکی نیست که درخواست حاجت به طور جدی، در صورتی امکان پذیر است که درخواست کننده، طرف را بر انجام درخواست خود قادر و توانا بداند.

گاهی این قدرت، قدرت ظاهری و مادی است؛ مثل اینکه از کسی آب بخواهیم و او ظرف آب را از شیر پر کند و در اختیار ما بگذارد.

و گاهی هم این قدرت، قدرت غیبی و دور از مجاری طبیعی و قوانین مادی است؛ مثل اینکه انسانی معتقد گردد که امام علی (ع) می تواند در «خیبر» را که دور از توانائی انسان عادی است، از جا برکند؛ آن هم نه با قدرت بشری، بلکه با قدرت غیبی.

و یا مسیح (ع) می تواند با دم شفابخش خود، بیمار صعب العلاج را شفا بخشد، بدون آنکه بیمار دارو بخورد و یا مورد عمل جراحی قرار گیرد. اعتقاد به چنین قدرت غیبی، اگر مستند به قدرت و

اذن و مشیت خدا باشد، بسان اعتقاد به قدرت مادی خواهد بود که مستلزم شرک نیست؛ زیرا همان خدائی که آن قدرت مادی را در اختیار آن فرد نهاده، همان خدا، قدرت غیبی را نیز به دیگری

عطا کرده است، بی آنکه مخلوقی، خالق فرض گردد و بشری، بی نیاز از خدا تصور شود.

نظریه ی وهابی ها:

آنان می گویند اگر کسی از یکی از اولیاء الهی، اعم از زنده یا مرده، درخواست کند که بیماری او را شفا بخشد و یا گمشده ی او را بازگرداند و یا قرض او را ادا کند، این درخواست ملازم با آن است که وی درباره ی مسؤل به سلطه و نیرویی معتقد است که بر نظام طبیعی و قوانین جاری در جهان خلقت حاکم است و اعتقاد به یک چنین سلطه و قدرت در غیر خدا، عین اعتقاد به «الوهیت» مسؤل است و درخواست حاجت، با این قید، شرک خواهد بود.

آدم تشنه در بیابان اگر از خادم آب بطلبد، وی از نظام حاکم بر قوانین طبیعت پیروی کرده و چنین درخواستی، شرک نخواهد بود؛ ولی اگر از امام و نبی که در دل خاک نهفته است و یا در جای دیگری زندگی می کند، آب بطلبد، چنین درخواستی، ملازم با اعتقاد به سلطه ی غیبی او است که می تواند بدون اسباب و علل مادی، به سائل، آب برساند و چنین اعتقاد، عین اعتقاد به «الوهیت» طرف خواهد بود.

«ابو اعلای مودودی» از کسانی است که به این مطلب تصریح کرده، آنجا که می گوید:

« انَّ التَّصَوُّرَ الَّذِي لِإِجْلِهِ تَدْعُو الْإِنْسَانَ إِلَى الِلهِ وَ يَتَضَرَّعُ إِلَيْهِ هُوَ لَا جَرْمَ تَصَوُّرٍ كَوْنَهُ مَا لَكََا

لِلسَّلْطَةِ الْمَهِيْمَةِ عَلَى قَوَانِينِ الطَّبِيعَةِ». (۱۰)

علت اینکه انسان خدا را می خواند و به او استغاثه می کند، این است که فکر می کند که او دارای سلطه ی حاکم بر قوانین طبیعت و حاکم بر نیروهایی است که از حدود و نفوذ قوانین مادی بیرون می باشد

منبع:

<http://www.sharghian.com/mag۲/archive/۰۰۵۸۲۴.html>

[http://www.bashgah.net/modules.php?name=News&file=article
&sid=14864](http://www.bashgah.net/modules.php?name=News&file=article&sid=14864)